

حاجی

جعفر تبریزی

و اخوان

و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حاجی جعفر تبریزیست * اینها سه برادر بودند حاجی حسن و حاجی جعفر و حاجی تقی * این سه برادر مانند نسر طائر سه ستاره بودند که بنور محبت الله روشن و از افق ایمان و ایقان میدرخشیدند *

اما حاجی حسن از سابقین بود و از بدایت طلوع فجر ساطع مستضیء و لامع گشت ولی پرشور بود و شدید الشّعور * بعد از ایمان بهر شهر و کوی ایران رفت و نفّسش در قلوب مشتاقان اثر نمود * تا آنکه بعراق عرب شتافت و در سفر اوّل طلعت مقصود بشرف حضور موقّق گشت از مشاهده انوار جمال منجذب بملکوت جلال گردید سر گشته و سودائی شد و افروخته و نورانی گردید مأمور بر رجوع بایران شد تاجر پيله ور بود و از شهر بشهر سفر میکرد *

در سفر ثانی جمال مبارک بعراق آتش اشتیاق شعله ور شد و در نهایت انجذاب در دار السّلام بغداد سرمست باده وصال گردید * هر چندی سفر یایران

میکرد و مراجعت مینمود و بذکر و فکر و ترویج مشغول بود بکلی رشته تجارت از دست رفت و اموال تالان و تاراج دزدان گردید * باصطلاح خود او سبکبار شد و از هر تعلقی بیزار گشت انجذاب بدرجه ئی رسید که مجنون یار مهربان شد و مفتون دلبر دو جهان گردید مشهور بمجنوبی شد حالات عجیبه رخ میداد * گهی در نهایت فصاحت و بلاغت بتبلیغ میپرداخت و آیات و احادیث شاهد می آورد و دلائل عقلیه اقامه مینمود * حاضران میگفتند که این شخص بسیار عاقل و دانا و متین و رزین است * و گهی از فرط انجذاب صبر و قرار نمیماند برقص و طرب می پرداخت گهی باآواز بلند اشعار میخواند گهی بتصنیف تغنی میکرد * و در اواخر ایام مؤانس و مصاحب جناب منیب بود و با یکدیگر رازها داشتند و آوازا در دل و جان *

باری، در سفر اخیر یاران بآذربایجان شتافت و بی محابا نعره یا بهاء الابهی زد و بی مدارا صیحه بلند نمود * بعضی از ملحدان با خویشان متفق شدند و آن مجذوب مظلوم را بباغی بردند در بدایت سؤال و جواب کردند بی پرده بیان اسرار نمود و براهین قاطعه بر اشراق انوار اقامه کرد آیات قرآن تلاوت نمود و احادیث از حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرد بعد در کمال شوق و وله باآواز و شهناز پرداخت و اشعاری که دلیل بر ظهور بود ترانه نمود * آن ستمکاران خون آن مظلوم بریختند و جسد مطهرش را شرحه شرحه نموده در زیر خاک متواری نمودند *

و اما جناب حاجی محمد جعفر، این پاک گهر نظیر برادر منجذب جمال انوار گردید و در عراق بلقاي نیّر آفاق مشرف شد * او نیز مشتعل بنار محبت الله گردید و منجذب بنفحات الله گشت مانند برادر پيله ور بود و همیشه در گردش و سفر * وقت حرکت جمال مبارک از دارالسلام بپای تخت اسلام در ایران بود و چون رکاب مقدس در ارض سرّ استقرار یافت از آذربایجان با برادر خویش حاجی تقی بادرنه وارد شدند و در گوشه ئی منزل و مأوی کردند * و چون ظالمان دست تطاول گشودند تا جمال مبارک را بسجن اعظم برند احبّا را از معیت معشوق حقیقی ممانعت کردند مقصودشان آن بود که جمال مبارک را با معدودی از متعلّقان باین زندان بیاورند * حاجی مذکور چون خود را ممنوع دید بتیغی حلقوم خویش را ببرید بحالتی که خلق بجزع و فزع آمدند و حکومت اجازه سفر کلّ احباب بمعیت مبارک داد و این ببرکت حرکت عاشقانه حاجی مذکور شد *

بعد حلقوم جناب حاجی را دوختند و بهیچوجه گمان التیام نمیرفت و او را موقتاً گفتند که باید باشی اگر حلقوم التیام یافت ترا با برادر حرکت میدهیم مطمئن باش و محبوب آفاق نیز چنین امر فرمودند * لهذا حاجی مذکور را در خسته خانه گذاشتیم و بزندان عکا شتافتیم * بعد از دو ماه جناب حاجی با برادر حاجی تقی وارد قلعه عکا شدند و بمسجونین انضمام یافتند * جناب حاجی ناجی روز بروز

شعله بیشتر میزد و از شام تا سحر بیدار بود و بمناجات و گریه میپرداخت تا آنکه شبی از ایوان رباط بیفتاد و صعود بملکوت آیات نمود *

و همچنین برادر خوش اخترش حاجی تقی او نیز جعفر را از هر جهت برادر بود بهمان حالت لکن ساکن تر همیشه بعد از حاجی در اطاقی تنها بسر میبرد و صمت و سکوت صرف بود و دائماً تنها در کمال ادب می نشست حتی در شبها * شبی در بالای بام در نصف شب بمناجات مشغول بود صبح او را افتاده در پای دیوار یافتند ولی از هوش رفته معلوم نشد که سهواً افتاده و یا آنکه خود را انداخته * چون بهوش آمد گفت چون از بقا بیزار شدم لهذا آرزوی فنا کردم نمیخواهم دقیقه ئی در این جهان بمانم دعا کنید تا بروم *

اینست شرح حال این سه برادر * هر سه از نفوس مطمئنه بودند و راضی و مرضیه گردیدند مشتعل و منجذب بودند پاک و مقدس بودند لهذا در نهایت انقطاع و توجه بملکوت اعلی ارتحال و ارتقا کردند * البسهم الله خلع الفضل و الاحسان فی ملکوت الغفران و اغرقهم فی بحار رحمته الی ابد الآباد و علیهم التّحیّة و الثّناء *